

میدان‌های دید: کروتکین و تغییر انقلابی

راث کینا

1398/04/25

فهرست

5		استدلال مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها
7		کنش انقلابی
10		ارزیابی مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها

ظهور جنبش اعتراض ضد سرمایه‌داری جهانی، وسیعاً نشانه‌ی تجدید حیات آنارشیسم به شمار می‌رود. تنوع پیچیده‌ی جنبش اعتراضی، برای برخی از افراد به اصول ذاتا آنارشیستی سازمان‌دهی اشاره دارد. همان‌طور که ناومی کلاین ادعا می‌کند، این جنبش دارای «ساختار غیرمتمرکز و غیرسلسله‌مراتبی» است. به جای «تشکیل یک هرم... با رهبران در رأس و پیروان در پایین»، «مسیرهای ارگانیک، غیرمتمرکز و درهم‌تنیده‌ی اینترنت را بازتاب می‌دهد... شبکه‌ای از قطب‌ها^۱ و اقمار^۲... صدها، شاید هزاران «گروه وابستگی»... (چشم‌انداز). اکتیویست‌های آنارشیست، ادعای قوی‌تری دارند: مهم نیست که معترضین چه توصیفی از قرابت‌های خود ارائه می‌دهند؛ این جنبش در کل به درستی آنارشیستی قلمداد می‌شود. به ادعای دیوید گریبر^۳، آنارشیسم «قلب و روح جنبش است؛ منبع بخش اعظم آن‌چه که در این باره تازه و امیدبخش است» (ص. ۶۱). سایر اکتیویست‌های مردمی^۴، این ادعا را به گرمی پذیرا می‌شوند، و جنبش اعتراض جهانی را روشن‌ترین و قوی‌ترین عرض اندام آنارشیسم عملی از ۱۹۶۸ تلقی می‌کنند. پس از اعتراض در سیاتل – «دورهمی» جنبش (کلاین، ص. ۸۱) – تیتز نشریه‌ی رکن پنجم^۵ چنین بود: «بسیار بیشتر از چند پنجره‌ی شکسته». این گزارش در ادامه بیان کرد که کنش مستقیم جمعی «و ائتلاف‌های جدیدی که در خیابان‌ها و در سراسر مرزهای بین‌المللی شکل گرفته‌اند، نشانگر اوج‌گیری امیدبخش جنبش جهانی و نوظهور مقاومت در برابر سرمایه و جهانی‌شدن شرکت‌ها است» (ص. ۱). در بحثی کلی‌تر در مورد شبکه‌ها و اعتراضات اجلاس سران، اندرو فلود^۶ مدعی شده است:

با ظهور جنبش اعتراض اجلاس سران در پیش چشمان عموم مردم پس از جی-۸ و سیاتل، آنارشیسم به نفوذی بسیار فراسوی آن‌چه که می‌توانستید با توجه به شمار آنارشیست‌ها و سطح سازمان‌دهی آنارشیستی پیش‌بینی کنید، دست یافت. آنارشیسم در دنیای انگلیسی‌زبان با سرعت تمام از انتقادی نسبتاً مبهم و تاریخی راجع به جناح چپ به یکی از قطب‌های اصلی در جنبش جهانی‌سازی تبدیل شد (منبع آنلاین).

رستاخیز آنارشیسم در جنبش ضد سرمایه‌داری بین‌المللی، علاقه‌ی آکادمیک مجددی را به ایده‌های آنارشیستی برانگیخته است. توجه ویژه‌ای بر رابطه میان جنبش اعتراضی و به اصطلاح پساآنارشیسم متمرکز شده است: نوعی از آنارشیسم که نظریه‌ی «کلاسیک» را که به جنبش آنارشیستی قرن نوزدهم جان می‌بخشید، از خلال عدسی پسا ساختارگرایی و/یا پسامدرنیسم مورد بازنگری قرار می‌دهد. پاتریک ریدی^۷ اخیراً با بررسی سازمان آنارشیستی ادعا می‌کند که موضوعیت معاصر آنارشیسم، از «قرابت آن با اندیشه‌ی پسا ساختاری» ناشی می‌شود (ص. ۱۸۶). والری فورنیه^۸ پیوند مشابهی را می‌یابد، و رابطه‌ای سه‌جانبه را میان آنارشیسم، جنبش مردمی و مفهوم دلوزی «کنش ریزوماتیک»^۹، وضع می‌کند.

در اردوهای پساآنارشیست، پیوند میان نظریه‌ی پساآنارشیستی و جنبش اعتراض جهانی اغلب با واژگان انحصاری مطرح می‌شود، و گفته شده است که ظهور جنبش اعتراضی، از مصادفاتگی آنارشیسم کلاسیک را پررنگ می‌سازد. جون پرکیز^{۱۰} و جیمز بوئن^{۱۱} ادعا می‌کنند که این شاخه از آنارشیسم (همراه با طیف گسترده‌ای از متفکران از جمله میخائیل باکونین، الکساندر برکمن، ویلیام گادوین، اما گلدمن، پیتز کروپتکین، اریکو مالاتستا و پی‌یر ژوزف پرودن) «مسائل و اصولی [را مطرح می‌کند] که... هنوز ارزش بحث دارند» و دارای اهمیت تاریخی هستند. اما وقتی نوبت به عمل سیاسی می‌رسد، وقت آن است تا آنارشیسم کلاسیک مورد «تجدیدنظر اساسی» قرار بگیرد (آنارشیسم قرن بیست و یکم، ص. ۳). به نظر آن‌ها، ظهور اعتراض جمعی ضد سرمایه‌داری و ظهور اندیشه‌ی پساآنارشیستی، نشان از نوعی «تغییر پارادایم» در آنارشیسم دارد (آنارشیسم در حال تغییر، ص. ۲-۵).

پساآنارشیست‌ها، تغییر محرز از آنارشیسم کلاسیک را به شیوه‌های مختلفی تئوریزه می‌کنند. نقد مشهور پسا ساختارگرایانه‌ی تاد می^{۱۲}، نه چندان رد آنارشیسم کلاسیک بلکه احیای جریان‌های نیچه‌ای و اشتیرنری اندیشه است که به ادعای او به نادرست در سنت تاریخی به حاشیه رانده شده‌اند.^{۱۳} استدلال می، حول برداشت از قدرت می‌گردد. او مدعی است که جریان اصلی آنارشیسم کلاسیک، بیش از حد تنگ‌نظرانه بر قدرت ستمگر موجودیتی واحد – دولت – متمرکز می‌شود، و آزادی را به نادرست از منظر حذف یا الغای آن مفهوم‌پردازی

- Hub¹
- Spoke²
- David Graeber³
- Grass-roots⁴
- Fifth Estate⁵
- Andrew Flood⁶
- Patrick Reedy⁷
- Valerie Fournier⁸
- Rhizomatic action⁹
- Jon Purkis¹⁰
- James Bowen¹¹
- Todd May¹²

¹³ See T May, *The Political Philosophy of Poststructuralist Anarchism*. فردریش نیچه گاهی انتقادی به آنارشیسم سیاسی داشت (آنارشیست را

مانند مسیحی، در مقوله‌ی منحنی قرار می‌دهد) اما مخاطبینی در میان آنارشیست‌های اواخر قرن نوزدهم، به ویژه در فرانسه و ایالات متحده یافت. ستایش‌گران او شامل اما

می‌کند. گرچه قدرت در دولت و اقتصاد قرار دارد، اما آن‌ها یگانه جایگاه آن نیستند؛ و در هر صورت، قدرت را نمی‌توان ریشه‌کن کرد، بلکه فقط می‌توان آن را تغییرمکان یا تغییرجهت داد. در نتیجه، کنش رادیکال به بهترین نحو به مثابه فرایند کشف فضاهای جدید برای آزمایش و بیان قلمداد می‌شود، نه پویش برای «الغای» دولت یا سرمایه‌داری. توصیه‌ی می‌این است:

که با نگاه به آن دو مکان، از حضور عملکرد قدرت در همه‌جا غافل نشویم. اگر سرمایه‌داری و دولت یگانه تقصیرکاران بودند، آن‌گاه نابودی آن‌ها فی‌نفسه راهی را به سوی جامعه‌ی اتوپیایی بر ما می‌گشود. اما باید نسبت به چنین راه‌حلی ساده‌ای احتیاط پیشه کنیم. یکی از درس‌های نبرد علیه نژادپرستی، زن‌هراسی، تعصب علیه گی‌ها و لژیون‌ها و مانند آنها، این است که قدرت و ظلم، تقلیل‌پذیر به عرصه‌ای واحد یا عملکردی واحد نیستند. (آنارشسیسم پس‌اساختارگرا).

از آن‌جا که آنارشسیست‌های کلاسیک به اشتباه، تغییر را حذف قدرت دولتی در نظر می‌گیرند، می‌نشان می‌دهد که آن‌ها همچنین آنارشی را با رخدادی بی‌همتا - «انقلاب» - و سازمان‌دهی مجموعه‌ای خاص و ثابت از ترتیبات، همسان می‌انگارند: به بیان فورنیه¹⁴، آن‌ها «یک» چشم‌انداز از «یک» جامعه‌ی بهتر» را تدارک می‌بینند، وقتی در عوض باید مشغول تفکر درمورد «وضعیت‌های بهتر»، «آینده‌های ممکن»، و «چشم‌اندازهای آلترناتیو» باشند (ص. ۱۹۲). همان‌طور که می‌ادعا می‌کند، این کار اشتباه است: «هیچ نقطه‌ی ارشمیدسی برای تغییر»، و هیچ هدف نهایی یا موقعیت آزاد شده‌ای وجود ندارد. کنش آنارشسیستی رادیکال عبارتست از چالش مستمر، جنبش گروه‌های گوناگونی که قدرت خود را به طرق خاصی ابراز می‌کنند، و «اعمالی که از طریق آن‌ها زندگی خود را سپری می‌کنیم» (آنارشسیسم پس‌اساختارگرا).

سال نیومن از دیدگاه نظری متفاوتی بر مبنای تحلیل گفتمان و روان‌کاوی و همچنین تفکر پس‌اساختارگرایانه، به نتایج مشابهی می‌رسد. برای نیومن، مشکل آنارشسیسم کلاسیک این است که «فلسفه‌ی سیاسی رادیکالی مبتنی بر روشنگری است»، که «رابطه‌ای دیالکتیکی میان آزادی و اقتدار» در قلب آن قرار دارد. نویسندگان قرن نوزدهم، آزادی را به مثابه «یک هماهنگی عقلانی ذاتی ... که با عملکرد اقتدار سیاسی «مصنوعی» مختل می‌شود»، درک می‌کردند. در نتیجه، معتقد بودند که کنش انقلابی عبارتست از کشف قوانین «جوهر اجتماعی» و «بازگرداندن هماهنگی ... به روابط اجتماعی». همین که «حقیقت» افشا شود، اقتدار سیاسی نابود خواهد شد؛ که موجب «بازگشت» به پروردگی اجتماعی از دست‌رفته» می‌شود (لکان، ص. ۳۰۰). نیومن علیه این برداشت به نفع قسمی از «سیاست ان-ارشیک»¹⁵ لکانی استدلال می‌کند که «خودش را از آنارشسیسم کلاسیک متمایز می‌سازد». او با بازگرداندن چرخش نظری به سیاست جنبش اعتراضی، نتیجه می‌گیرد که «آن‌چه به طور گسترده‌ای جنبش «ضدجهانی‌سازی» نامیده می‌شود»، «نمونه‌ای انضمامی از ... سیاست ان-ارشیک» است (لکان، ص. ۳۱۱). نیومن، مانند پرکیز و بوئن، توازی قدرتمندی را میان پس‌آنارشسیسم و جنبش اعتراض جهانی می‌بیند (مصاحبه). این ایده که آنارشسیسم کلاسیک از لحاظ سیاسی، بلااستفاده - یا تا حد زیادی نامربوط - است چرا که بر اساس مقدمات نظری خط‌آلودی قرار دارد، مضمون مشترکی در نوشته‌های پس‌آنارشسیستی است. لوئیس کال¹⁶ این موضع را به شکل شسته‌رفته‌ای خلاصه می‌کند:

آنارشسیسم متداول، بیش از حد بر مقولاتی اتکا می‌کند که از لحاظ سیاسی و معرفت‌شناختی مشکوک هستند. این‌ها عبارتند از گفتمان علمی، اومانسیسم و نشانه‌شناسی عقل‌گرا. مادام که آنارشسیست‌ها همچنان از این تفکر شدیداً مشکوک بهره می‌برند، بسیار نامحتمل است که بتوانند نظریه یا پراکسیسی انقلابی را به‌روراند که چالش‌های معناداری برای سرمایه‌داری یا ساز و برگ دولتی که آن نظام اقتصادی را تضمین می‌کند، ارائه دهند (به نقل از نرسی-براو¹⁷، ص. ۲).

این مقاله به منظور بررسی نقد پس‌آنارشسیستی، به یکی از متون آنارشسیستی «کلاسیک» یعنی کتاب پیتر کروپتکین¹⁸ در سال ۱۹۱۲ به نام مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها¹⁹ نظر می‌افکند. نشان می‌دهم که نقد کروپتکین از سرمایه‌داری و نظریه‌ی تغییر او، درون و در خلال نظریه‌ای درمورد سازمان با هم درآمیخته‌اند. همان‌طور که منتقدانی مانند تاد می‌نشان می‌دهند، کروپتکین (۱۹۲۱-۱۸۴۲) معتقد بود که صحبت از «آنارشی» - نظم بی‌دولت - ممکن است، و ادعا می‌کرد که تحقق آن به الغای سرمایه‌داری بستگی دارد: دغدغه‌ی اصلی او این بود که کارگران و دهقانان را به آزاد کردن خودشان از استثمار و ستم تشویق کند. علاوه بر این، نگرانی وی نسبت به بی‌عدالتی سرمایه‌داری و ستم دولتی، به گمان نیومن او را تشویق کرد تا ادعا کند که آنارشی، آلترناتیو هرج و مرج اجتماعی بهتری است. با این حال، او سعی نداشت تا مدلی را از یک اتوپیای آنارشسیستی یا طرحی را برای آنارشی ترسیم کند. کروپتکین پارامترهایی را تعریف کرد که

گلدمن بودند که اغلب توسط پس‌آنارشسیست‌های مدرن در سنت «کلاسیک» جای می‌گیرد. «اشترینی» به کار ماکس اشتیرنر (یوهان کاسپار-اشمیت) ارجاع دارد، آماج تمسخر مارکس به عنوان ماکس قدیس در *ایدئولوژی آلمانی* و نویسنده‌ی *اگو و خویشتن آن*.

Fournier¹⁴

An-archic¹⁵

Lewis Call¹⁶

Nursey - Brav¹⁷

Peter Kropotkin¹⁸

Fields, Factories and Workshops¹⁹

درون آن‌ها، افراد و گروه‌ها در آنا‌رشی ممکن است عملکرد داشته باشند، در عین حال که آن‌ها را تشویق می‌کند تا برای خودشان دست به کنش بزنند: ابتکار عمل محلی را در دست بگیرند، در کنش مستمر و شورشی شرکت کنند، و فضاهای جدیدی برای تبادل آنا‌رشیستی بسازند. پیشنهادات کروپتکین به جای این‌که از مد افتاده باشند، هم با تغییر پویا و هم با تنوع سازگار هستند، و از بسیاری جهات با انواع فعالیت‌های سیاسی که پسا‌آنا‌رشیست‌ها از آن‌ها حمایت می‌کنند مطابقت دارند. به راستی، تلاش‌های او برای صحبت در مورد عملکرد آنا‌رشی، آموزنده هستند. کروپتکین، مسلح به ایده‌ای از آن‌چه امیدوار بود به دست بیاورد، در موقعیت خوبی قرار داشت تا به دیالوگ‌های معنادار با دیگران در مورد اهداف مقاومت مشترک آن‌ها وارد شود.

استدلال مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها

کتاب کروپتکین به عنوان مجموعه‌ای از مقالات برای مجله‌ی قرن نوزدهم آغاز شد، و نخستین بار در سال ۱۸۹۸ به انتشار رسید. به ادعای کالین وارد²⁰، کروپتکین در این کتاب به چهار مسئله پرداخت:

اولا با این ایده مخالفت کرد که دلایل فنی برای گرایش سازمان صنعتی و کشاورزی در جامعه‌ی مدرن به این سو که بزرگ و بزرگ‌تر شود وجود دارد ... دومین کارکرد آن ... مقابله با مشکل ناشی از وابستگی به مواد غذایی وارداتی بود، که یعنی ملت شورشی را می‌توان با گرسنگی به تسلیم واداشت. سومین کارکرد آن، حمایت از نوعی تولید پراکنده برای مصرف محلی بود که متناسب با آن نوع جامعه‌ای است که او می‌خواست؛ و هدف نهایی آن، انکار این قضیه بود که انسان‌زدایی از کار، بهایی است که برای یک جامعه‌ی صنعتی مدرن می‌پردازیم (ص. ۸۵).

کروپتکین استدلالی تجربی را که مفروضات نظریه‌ی اقتصادی کلاسیک را زیر سؤال می‌برد، در قلب مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها قرار داد. او از طریق این نقد تلاش کرد تا امکان یک آلترناتیو انقلابی را برای سرمایه‌داری نشان دهد و استدلالی هنجاری برای تحقق آن ارائه کند.

نقد کروپتکین از اقتصاد کلاسیک، بسیار گسترده بود و تقریباً تمام فرضیات اساسی آن را به چالش کشید، اما آدم اسمیت آماج ویژه‌ای در این کتاب بود (نولز²¹، صص. ۲۳۲-۶). کروپتکین، اسمیت را «پدر اقتصاد سیاسی» می‌دانست. کروپتکین افزود، کار او «به اصلی ایمانی بدل شده است؛ و تاریخ اقتصادی قرن ... تفسیری بالفعل بر آن بوده است»²² (ص. ۱۷). به عبارت دیگر، باورپذیری کار اسمیت بر عملکرد مدل اقتصادی لیبرال صحنه می‌گذاشت؛ و تقسیم کار، به ادعای کروپتکین، یکی از اصول مرکزی در نظریه‌ی اقتصادی او بود.

هنگامی که کروپتکین اجرای عملی ایده‌ی اسمیت را در نظر گرفت، تنشی را در ایده‌ی تقسیم‌شناسایی کرد. این تنش از دو شیوه‌ی مختلفی که تقسیم موجب تشویق تخصص می‌شد، سرچشمه می‌گرفت. نظریه‌ی اسمیت در هنگام کاربست در تولید، با جدایی کارگران کشاورزی از صنعتی و کارگران یدی از «فکری»، کارگران را به مقولات دقیقاً معینی تقسیم می‌کرد. کارگران برای اجرای وظایف به‌شدت تخصصی درون هر واحد تولید، سازمان بیشتری می‌یافتند: ساختن «فرن چاقوی جیبی» یا هل دادن «گاری ذغال به نقطه‌ی معینی از معدن»، یا به نقل از اسمیت، ساختن «بخش هجدهم یک پین». در این زمینه، تخصص که ناشی از تقسیم است تنها به کوچکی وظایف محوله ارجاع داشت، نه به مهارت یا قابلیتی خاص. به راستی، کارگران که طبق وظایف خاصشان سازمان می‌یافتند از خود بیگانه می‌شدند: «صرفاً پادو برای نوعی ماشین ... صرفاً اجزای دارای گوشت و خون از ماشین‌آلاتی عظیم». و در تقابل با نسل‌های پیشین صنعت‌گران و کارگران، آن‌ها ناتوان از درک ماشین‌آلاتی که بر روی آن کار می‌کردند بودند، چه رسد به پرورش «دانش از صنایع‌دستی» (ص. ۱۸-۱۹). تقسیم کار به مثابه یکی از اصول تجارت بین‌المللی، به طریق نسبتاً متفاوتی عمل می‌کرد. در این زمینه، تخصص با قابلیت یا توانایی پیوند داشت. برای مثال، این نظریه یاد می‌داد که «مجارستان و روسیه ماهیتاً مقدر به کشت غلات [هستند] ... بریتانیا مجبور است پنبه، اجناس آهنی و زغال‌سنگ در اختیار بازار جهانی بگذارد؛ بلژیک پارچه‌ی پشمی تولید کند» (ص. ۲۰). اهمیتی نداشت که برخی اقتصادها به پایگاه‌های تولید تبدیل شده و دیگران به کشت تک‌محصولی معطوف شدند؛ کروپتکین ادعا کرد که ایده‌ی تقسیم کار بین‌المللی این بود که هر ملت، و «درون هر ملت، هر منطقه»، تخصص خاص خودش را خواهد داشت که به آب و هوا، منابع طبیعی، سنت و فرهنگ پیوند خورده است. تجارت بر تبادل این اجناس تخصصی دلالت می‌کرد.

کروپتکین ادعان داشت که تقسیم کار، موفقیت اقتصادی کوتاه‌مدتی بوده است. اقتصاد بریتانیا و فرانسه را تقویت کرده و بعداً موجب تحریک توسعه‌ی آلمان، روسیه، آمریکا و ژاپن شده بود. با این حال، آثار عملی تقسیم کار به کروپتکین نشان می‌داد که نظام‌های تولید و تجارت که توسط آن تحریک شده بودند محتوم به فروپاشی بودند. او با کلماتی یادآور مارکس ادعا کرد، «نظام صنعتی کنونی ...

Colin Ward²⁰

Knowles²¹

²² پیترو کروپتکین، مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، ترجمه‌ی هومن کاسبی، نشر افکار، ۱۳۹۸.

نطفه‌های ویرانی کامل خود را در بر دارد» (ص. ۲۳). چرا؟ پاسخ کرویپتکین این بود که افزایش بهره‌وری که از تخصص در فرآیند تولید ناشی می‌شد، توانایی هر کشور را برای تخصص در اقتصاد جهانی تضعیف می‌کرد. او این استدلال را با بررسی توسعه‌ی سرمایه‌داری شرح داد.

کرویپتکین ظهور سرمایه‌داری را با ترکیبی از عوامل اجتماعی-اقتصادی و جغرافیایی-سیاسی توضیح می‌داد. او تا حدی سرمایه‌داری را به مدرنیزاسیون مرتبط می‌داند: رشد جمعیت، شهرنشینی، ظهور بورژوازی و کاربست ایده‌های علمی در فناوری صنعتی. او دوره‌ی پس از انقلاب فرانسه را دوره‌ی «خیزش» قلمداد می‌کرد. از سوی دیگر، سرمایه‌داری را به ظهور دولت پیوند می‌دهد. از این نقطه‌نظر، خاستگاه سرمایه‌داری در اواخر قرن پانزدهم و شانزدهم قرار دارد، زمانی که مرکز ثقل تجارت از دریای مدیترانه به سمت شمال به اقیانوس اطلس منتقل شد، که به دولت‌های نوظهور شمال اروپا - به ویژه هلند و انگلیس - مزیت می‌بخشید و نفوذ شهرهای تاکنون قدرتمند ایتالیا را کاهش می‌داد (ص. ۷۹). این مجموعه‌ی پیچیده از علل، کرویپتکین را متقاعد کرد که سرمایه‌داری نیرویی طبیعتاً گسترش‌طلب است، که هم با میل سرمایه‌داران به بیشینه ساختن سود، و هم با حرص حاکمان سیاسی برای مهار قدرت اقتصادی ناشی از توسعه‌ی صنعتی به منظور تضمین و/یا ارتقای موقعیت سیاسی خود، به پیش رانده می‌شود. سرمایه‌داران، روش‌های تولید و مبادله‌ی خود را به ناچار در سراسر جهان گسترش دادند، و دولت‌ها به آن‌ها کمک و در برخی موارد آن‌ها را تشویق به انجام این کار کردند. رابطه‌ی متقابل نخبگان اقتصادی و سیاسی می‌توانست از داده‌های آماری استنباط شود. کرویپتکین اشاره کرد که در دوره‌ی ۱۸۱۰-۱۸۷۸، کارآفرینان بریتانیایی بین ۱.۱ تا ۲ میلیارد پوند در وام‌ها و صنایع خارجی سرمایه‌گذاری کرده بودند، و درآمدی در حدود ۳۰۰ میلیون پوند به دست آوردند (ص. ۲۹؛ ۴۲۱). در جای دیگری او رابطه‌ی میان دولت و سرمایه‌داری را در فرمول ذیل بیان کرد:

... وضعیت نیروهای اقتصادی که به عمل درمی‌آیند، توسط توسعه‌ی فنی ملل مختلف در زمان معینی در تاریخ آن‌ها تعیین می‌شود؛ اما استفاده‌ای که از این نیروها خواهد شد تماماً به میزان بندگی جمعیت‌ها نسبت به حکومت خود، که به خودشان اجازه داده‌اند به آن تقلیل یابند، بستگی دارد.

... اقتصاددانانی که همچنان نیروهای اقتصادی را به تنهایی در نظر می‌گیرند ... بدون این‌که ایدئولوژی دولت یا نیروهای را که هر دولت ضرورتاً در خدمت ثروتمندان قرار می‌دهد به حساب آورند ... کاملاً خارج از واقعیات جهان اقتصادی و اجتماعی باقی می‌مانند («جنگ‌ها و سرمایه‌داری»، ص. ۱۹-۲۰)

با بازگشت به تقسیم کار، تحلیل کرویپتکین از سرمایه‌داری نشان داد که تخصص در قرن هجدهم به نوعی تقسیم کار بین المللی منجر شده بود که مبتنی بر تعادل ضرورتاً بی‌ثبات قدرت اقتصادی بود. همراه با رشد بازار جهانی، اقتصادهای توسعه‌یافته به امواج متوالی کشورهای توسعه‌یافته برای استقرار پایگاه‌های تولید داخلی و مراکز تجاری کمک کردند که بر اساس همان الگو اما در رقابت با خودشان عمل می‌کردند. به عبارت دیگر، کرویپتکین ادعا می‌کرد که گسترش بازار سرمایه همزمان به معنای «توسعه‌ی متوالی کشورها» است (ص. ۴۹). سرمایه‌داران نمی‌توانستند این تناقض را ببینند و در حالی که مشتاقانه الگوی تولید خود را صادر می‌کردند، به این امید عبث می‌چسبیدند که می‌توانند با بازارهای خارجی به عنوان کشورهای مشتری رفتار کنند. حکومت‌ها نیز چشمشان را بر محدودیت‌های نظام بسته بودند، و در تلاش برای حفظ سلطه‌ی سیاسی خود به حمایت از گسترش بازار - به ویژه از طریق استعمار - ادامه می‌دادند. کرویپتکین به هر دو اندرز می‌داد. پاسخ او به دیدگاه‌های غالب اروپای غربی نسبت به چین، موضع کلی او را بیان می‌کرد. علیه سرمایه‌دارانی که در مورد فتح این بازار عظیم خیال‌پردازی می‌کردند، ادعا کرد که چین «هرگز یک مشتری جدی برای اروپا نخواهد بود ... و هنگامی که شروع به احساس نیاز برای اجناس طبق الگوهای اروپایی کند، خودش آن‌ها را تولید خواهد کرد» (ص. ۷۵-۶). هشدار او به حکومت‌های اروپایی که مشتاقانه منتظر فرصتی برای گسترش حیطه‌های نفوذ در خاور دور بودند، این بود که گسترش تجارت به احتمال بیشتر موجب تحریک توسعه و سلطه‌ی نظامی چین می‌شد تا اعطای جای پا به غربیان در منطقه. در ژاپن همین تجربه رخ داد (ص. ۶۰). کرویپتکین معتقد بود که نابرابری‌های قابل‌توجهی میان دولت‌ها وجود دارد، اما نتیجه‌ی تحلیل او این بود که دیگر برای هیچ کشوری ممکن نیست تا «هژمونی بازرگانی یا صنعتی» را حفظ کند (ص. ۷۹). نتیجه‌ی دوم او، که از نتیجه‌ی نخست حاصل می‌شد، این بود که فروپاشی مدل بین‌المللی اسمیت به بی‌فایده‌ی تقسیم کار اشاره دارد؛ هم در داخل کشور و هم در سطح بین‌المللی. کرویپتکین استدلال کرد که تولید مدرن به سوی «یکپارچگی» گرایش دارد. گرچه کار همچنان طبق اصول تقسیم در عرصه‌ی بین‌المللی سازمان می‌یافت، اما تقسیم کار تقریباً فروپاشیده بود. همان‌طور که کرویپتکین توضیح داد:

صنایع مختلف غیرمتمرکز گشته ... و در همه جا، در عوض تخصصی شدن، تنوعی یکپارچه از تجارت‌های گوناگون رشد می‌کند ... هر کشوری به سهم خود به یک کشور تولیدکننده بدل می‌گردد؛ و خیلی بعید نیست که هر کشور اروپایی، همچنین ایالات متحده، و حتی عقب‌مانده‌ترین کشورهای آسیا و آمریکا، خودشان تقریباً هر چیزی را که نیاز دارند، تولید کنند.

مشاهدات کرویپتکین به نتایجی اشاره داشت که از برخی جهات، با نکات سوسیال دموکرات آلمانی، ادوارد برنشتاین^{۲۳}، سازگار بودند. به راستی، کرویپتکین کاملاً از تجدیدنظر برنشتاین در نظریه‌ی تمرکز مارکس، که در سال ۱۸۹۴ شروع به انتشار آن کرد، به هیجان آمده

^{۲۳} Eduard Bernstein

بود. به ادعای برنشتاین، به موازات نیروهایی که تمرکز سرمایه را تشویق می‌کردند، نیروهای دیگری وجود داشتند که شکوفایی بنگاه‌های خصوصی و کوچک را تشویق می‌کردند. جایی که کروتچکین از همراهی با برنشتاین جدا شد، برآورد او از رونق رو به رشد کارگران تحت لوای سرمایه‌داری و پتانسیل دگرگون‌کننده‌ی روند اقتصادی بود. برنشتاین معتقد بود که ترقی استانداردهای زندگی و الگوی توسعه‌ی اقتصادی، انقلاب سوسیالیستی را تقریباً زائد می‌سازد. سوسیالیسم از درون تمدن به ظهور خواهد رسید، و مستلزم الغای سرمایه‌داری نبود. برای منتقدانی مانند سوسیال دموکرات بریتانیایی، ارنست بلفورت بکس²⁴ (۱۸۵۴-۱۹۲۶)، نتیجه‌گیری برنشتاین نشان می‌داد که او «از هدف نهایی جنبش پرت شده» است. برنشتاین موضع خود را به شکل مثبت‌تری درمی‌آورد اما اقرار می‌کرد: «جنبش همه چیز بود ... آن‌چه معمولاً هدف نهایی سوسیالیسم نامیده می‌شود هیچ چیز نبود».

کروتچکین مانند بکس، ایده‌ی برنشتاین را از تطور شدیداً مشکوک می‌دانست؛ علی‌رغم تعهد او به نسخه‌ای از نظریه‌ی داروینسم، یعنی نظریه‌ی یاری متقابل.²⁵ بی‌نوابی مستمر توده‌ها و اصل تخصص در کار بدین معنا بود که انقلاب اجتماعی - «بازسازی کلی و ناگهانی بنیان‌های ... جامعه» - «مطلقاً ضروری» است (علم مدرن، ص. ۱۳). جهان دیگری امکان داشت، اما فقط اگر کاستی‌های نظام اسمیت مورد توجه قرار بگیرند. در نتیجه، کروتچکین اصرار می‌کرد که روندهایی که در نظام بین‌المللی مشاهده کرده بود به نهایت حد ممکن خود سوق داده شوند: رد تقسیم کار بین‌المللی و پذیرش خودکفایی اقتصادی از طریق یکپارچگی نزدیک کشاورزی و صنعت در سطح محلی. خودکفایی محلی درآمیخته با سلب مالکیت و الغای تقسیم کار باعث می‌شد که ترک بازار به نفع نظام آنارکو-کمونیستی توزیع، امکان‌پذیر شود.²⁶ کروتچکین صراحتاً چشم‌انداز خود را توصیف کرد:

کارخانه و کارگاه را در دروازه‌ی مزارع و بوستان‌های خود مستقر سازید... البته نه آن تأسیسات بزرگ... بلکه انواع بی‌شمار از کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی که برای ارضای سلاقی بی‌نهایت متنوع... لازم هستند. نه آن کارخانه‌هایی که کودکان تمام ظاهر کودکی را... از دست می‌دهند، بلکه آن کارخانه‌های دلباز و بهداشتی... که حیات انسانی بیشتر از ماشین‌آلات و تولید سود اضافی اهمیت دارد... کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که مردان، زنان و کودکان در نتیجه‌ی گرسنگی به آن‌جا رانده نمی‌شوند، بلکه با میل به یافتن فعالیت درخور سلاقی خود جذب خواهند شد... («م.ک.ک»، ص. ۴۱۷).

کنش انقلابی

کروتچکین نیروی کامل ضدسرمایه‌داری خود را در استدلالی هنجارین تخلیه می‌کند، که در سراسر این تحلیل تجربی از تقسیم کار جریان داشت. مدت‌ها پیش از این‌که شروع به نوشتن م.ک.ک. کند، سرمایه‌داری را به این دلیل محکوم کرده بود که استثمارگر است: مبتنی بر حقوق مالکیت نامتوازن که از طریق قانون تحمیل می‌شد، و اقلیت ممتازی از مالکان را قادر می‌ساخت تا اکثریت کارگران و دهقانان بی‌چیز را مجبور به تولید اجناسی کنند که برای سود و اسراف به فروش خواهد رسید. کروتچکین در م.ک.ک، همین انتقاد را پیش برد. به راستی، هنگامی که او تأثیرات تخصص در تولید را در نظر می‌گرفت، اقرار کرد که ویژگی‌های مشخصه‌ی آن - «ظلم و ستم بی‌رحمانه، قتل‌عام کودکان، مسکینی و ناامنی زندگی» - بیشتر به «شرایط کنونی تقسیم به سرمایه‌داران و کارگران، داراییان و توده‌هایی که با دستمزدهای نامعلوم زندگی می‌کنند» مربوط می‌شود تا تخصص به خودی خود (ص. ۷۷). با این حال، تخصص به میزان قابل‌توجهی به سیه‌روزی کارگران افزود، زیرا موانع اجتماعی مصنوعی را بر یادگیری تحمیل کرد و بنابراین «تحقیر کاریدی را تا بلندای یک نظریه» به اوج رساند (ص. ۳۶۵). به ادعای کروتچکین، در تجارت بین‌المللی نیز تقسیم کار موجب تشدید مشکلات ناشی از سرمایه‌داری می‌شود.²⁷ او بر دو پدیده‌ی خاص تمرکز کرد: حرکت سرمایه و مصرف کمتر از حد. او در مورد اولین نکته استدلال کرد که سرمایه‌داری، وقتی اقتصادها به سوی تجارت بین‌المللی معطوف می‌شدند، دستمزد و شرایط استثمارشده‌ترین کارگران و دهقانان را تنزل داد. به ادعای او، سرمایه «هیچ میهنی نمی‌شناسد... اگر سود بالایی بتوان از کار حمال‌های هندی به دست آورد که دستمزدشان فقط نیمی از دستمزد کارگران انگلیسی یا حتی کمتر است، سرمایه به هند مهاجرت خواهد کرد...» (ص. ۵۷). راجع به مورد دوم - مصرف کمتر از حد - او این بحث را مطرح نمود که تقسیم کار بین‌المللی، منبع بی‌ثباتی اقتصادی است. در همان دوره، نظریه‌پرداز لیبرال جی. ای. هابسن²⁸ ادعا کرد که مصرف کمتر از حد داخلی، حرکات سرمایه‌ی مالی را توضیح می‌دهد، و رانه‌ای در اختیار امپریالیسم می‌گذارد. درک کروتچکین،

²⁴ Ernest Belfort Box

²⁵ برای بحث در مورد درک کروتچکین از داروین و نظریه‌ی یاری متقابل، نک. Kinna, "Kropotkin's Theory of Mutual Aid in Historical Context," *International Review of Social History*, ۴۰ (۱۹۹۵), ۲۵۹-۲۸۳.

²⁶ برای بحث، نک. Y. Oved, "The Future Society According to Kropotkin"

²⁷ یکی از شکوه‌های کروتچکین این بود که حقوق فردی در شالوده‌ی سرمایه‌داری و رقابت‌های ملی ناشی از تقسیم کار، با هم درمی‌آمیختند تا مانع جریان آزاد دانش از طریق اعمال حقوق مالکیت فکری در کپی‌رایت و امتیازنامه‌ها شوند.

²⁸ J. A. Hobson

که از پرودن کسب کرد، متفاوت بود. دیدگاه «علمی» او این بود «که یک میلیون کارگری که تمام آن‌چه را که برای مصرف ما ضروری است تولید کرده‌اند ... نمی‌توانند همان محصولات را بخرند، زیرا با فروش آن‌ها ... سود ارباب و سرمایه‌دار را در کل به خطر می‌اندازند». او ادعا می‌کرد که مصرف کمتر از حد، نوسانات چرخه‌ی تجاری و رکودهای دوره‌ای سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد. به دلیل کمبود مصرف داخلی، «هر کشور بیش از آن‌چه می‌تواند با مجموع دستمزدها بخرد تولید می‌کند» (بلامی). نتیجه، رشد بازار صادرات بود. با این حال، اقتصادهای صادرات‌محور به ادعای کروپتکین در موقعیتی مشابه به کشورهای غیرتجاری مثل سوئیس قرار دارند: توانایی آن‌ها برای فروش اجناس در خارج از کشور به همان اندازه نامطمئن و متغیر بود که گردشگری فصلی (م.ک.ک، ص. ۶۳). همین که مصرف‌کنندگان، عرضه‌کنندگان جدیدی را پیدا کردند (که وقتی سرمایه بسیار آزادانه حرکت می‌کرد، ناگزیر بود)، سودها سقوط کردند، دستمزدها تنزل یافتند، و مصرف کاهش یافت. نتیجه‌ی امر، بیکاری جمعی و تمام سیه‌روزی‌های ملازم با آن بود.

استدلال کروپتکین نشان می‌داد که نبرد علیه سرمایه‌داری، وابسته به یافتن راهی برای غلبه بر آثار کیفی تقسیم کار و همچنین استثمار است. همچنین نشان می‌داد که دلایل قدرتمندی برای یافتن یک راه‌حل برای این مشکلات وجود دارد. او در جزوه‌ی جنگ‌ها و سرمایه‌داری ادعا کرد که توسعه‌ی آزاد سرمایه‌داری به گسترش قدرت دولتی و افزایش تنش بین‌المللی منجر خواهد شد. به راستی، شواهد و قرائن از پیش‌خبر از وخامت اوضاع می‌دادند. دولت‌های بزرگ، گرفتار در نبردی بی‌سرانجام برای کسب هژمونی، کنترل مستقیم تولید تسلیحات را به دست خود گرفته بودند. آن‌ها «علاوه بر زرادخانه‌های خودشان»، «کارخانه‌های خصوصی عظیمی [را تأسیس کرده بودند] که اسلحه، صفحات زرهی برای زره‌پوش‌هایی در اندازه‌ی کوچک‌تر، خمپاره، باروت، فشنگ و غیره در آن‌جا تولید می‌شوند». کروپتکین ادامه داد:

«مبالغه‌نگفتی از پول توسط تمام کشورها صرف ساخت این کارخانه‌های کمکی می‌شوند، که ماهرترین کارگران و مهندسان با هم جمع شده و برای ساخت موتورهای ویرانگر در مقیاسی وسیع حاضرند...» (ص. ۱۲).

لحن م.ک.ک آرام‌تر بود اما حتی در این‌جا کروپتکین اشاره کرد که دخالت دولت در تجارت به گسترش عمومی آن منجر شده بود. به ویژه آلمان شروع به ایفای نقش مستقیمی در آموزش و پرورش کرده بود تا ذخایری را از «کارگران و تکنولوژیست‌ها ... که از آموزش فنی و علمی عالی برخوردار هستند»، فراهم کند که برای موفقیت برنامه‌های تسلیحاتی آن ضروری بودند (ص. ۳۱). هیچ نشانه‌ای وجود نداشت که انقلاب از نابودی تجارت سرمایه‌داری و رشد متعاقب دولت ناشی خواهد شد، چنان‌که در نظریه‌ی مارکس از نبرد طبقاتی و سقوط اجتناب ناپذیر سرمایه‌داری بود. برعکس، در حالی که تقسیم کار بین‌المللی نفس‌های آخرش را می‌کشید، پویایی را برای دولت‌ها فراهم می‌کرد تا به کشاکش‌های مستقیم و خونین وارد شوند. کروپتکین مدعی بود که «دلیل جنگ نوین، همیشه رقابت برای بازارها و حق استثمار کشورهای عقب‌مانده در صنعت است» (جنگ‌ها و سرمایه‌داری، ص. ۱). تخصص قرار بود تا بنیانی را برای روابط هماهنگ بین‌المللی فراهم کند. پیامدهای ناکامی آن هولناک بودند: احتمالاً به نابودی متقابل منجر می‌شد مگر این‌که انقلابی رخ دهد.

چه باید کرد؟ پاسخ کروپتکین این بود که اجتماعات محلی باید مسئولیت بلاواسطه و مستقیم به‌روزی خودشان را بر عهده بگیرند. او از پیش طرح برای انقلاب را که در مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها شرح و بسط یافت، در تسخیرنان (۱۸۸۵) ترسیم کرده بود. در این کتاب ادعا کرده بود که موفقیت انقلابی به توانایی جنبش مردمی برای حفظ خودش بستگی دارد. انقلاب یک رخداد سیاسی نبود، حتی اگر میل به تغییر با مطالبات سیاسی به پیش رانده شود. و کارزارهای انقلابی منحصر راجع به شورش مردمی و نبرد مسلحانه نبودند؛ گرچه هر دو ضروری بودند. انقلاب به معنای به چالش کشیدن الگوهای موجود مالکیت و نظام‌های کنترل بود. در حالی که این چالش‌ها احتمالاً موجب تحریک خشونت می‌شدند، اما توسعه‌ی آلترناتیوها ضروریات لازم برای حفظ کنش‌های انقلابی فراهم خواهد کرد. از همه مهم‌تر، کروپتکین مدعی بود که «انقلاب به نان نیاز دارد!» (ص. ۶۸). و بهترین راه برای تأمین آن — و دیگر ضروریات مانند سرپناه و پوشاک — این بود که افراد، کنترل مستقیم زمین و ابزار تولید را از طریق سلب مالکیت به دست بگیرند.

مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مبتنی بر همان منطق بود، اما تحت تأثیر ایده‌های سندیکالیستی نیز قرار داشت. کروپتکین به دو دلیل از سندیکالیسم استقبال کرد. اولاً، سازمان‌های کارگری — سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی — نقطه‌ی تماس مهمی با توده‌ی ستم‌دیدگان در اختیار آنان‌شست‌ها گذاشتند.²⁹ از آن‌جا که آن‌ها در خارج از چارچوب سیاست نهادی سازمان یافتند، ابزاری برای تغییر انقلابی حقیقی و دور زدن دولت فراهم کردند. در سال ۱۹۱۲ او برای مکس نثلاو³⁰ مورخ نوشت: «به نظر می‌رسد مراحل دولتی که اکنون از آن‌ها عبور می‌کنیم، اجتناب‌ناپذیر باشند». با این حال، آنان‌شست‌ها با کمک به «اتحادیه‌های کارگری برای ورود به مالکیت موقت شرکت‌های صنعتی»، «ابزار موثری برای ممانعت از ملی‌شدن دولت» فراهم خواهند کرد (مکاتبات). دلیل دوم که کروپتکین واکنش

²⁹ تعهد کروپتکین به سازمان کارگری را می‌توان به دهه‌ی ۱۸۷۰ ردگیری کرد، اما در سال ۱۸۹۶ وقتی انترناسیونال دوم به طرد آنان‌شست‌ها — و سایر سوسیالیست‌هایی که از پذیرش خط‌مشی کنش سیاسی خودداری کردند — از کنگره‌های خود رأی داد، تلنگری خورد. این حرکت، انزوای بالقوه‌ی آنان‌شست‌ها را از توده‌ی کارگران پررنگ ساخت. در غیاب هر بدیلی، کروپتکین می‌ترسید که کارگران احتمالاً از خط‌مشی سوسیال‌دموکرات نبرد انتخاباتی به عنوان بهترین استراتژی ممکن برای تغییر حمایت می‌کنند. برای بحث، نک. Miller, Kropotkin, Chicago & London: University of Chicago Press, 1976, 176-7.

³⁰ Max Nettlau

مثبتی به سندیکالیسم نشان داد، این بود که به باور او اعتصاب عمومی انقلابی با مفهومی از انقلاب که در تسخیر نان پرورنده بود، مطابقت داشت. او در سال ۱۹۰۵ ادعا کرد که تاریخ دو درس را به ما می‌آموزد. نخست این که انقلاب ممکن است. دوم این که اعتصاب عمومی تخته‌ی پرشی را فراهم می‌کند. کنشی است که «کارگران را متحد خواهد کرد... و مشکل بزرگ کار و استثمار را با تمام عریانی آن، عاری از تمام زرق و برق‌های سیاسی، پیش روی بشریت خواهد گذاشت» (جلسه‌ی کمون).

با این حال، کروپتکین آنارکو سندیکالیست نبود. گرچه به گرمی بر شرح خیالی امیل پوتو³¹ و امیل پوزه³² از اعتصاب عمومی صبحه گذاشت، اما ادعا کرد که سناریویی که آن‌ها به تصویر کشیده‌اند «آناشیس» نیست (ص. ۳۴). یکی از مسائل این بود که سندیکالیست‌ها گرایش داشتند اعتصاب را صرفاً زمین گذاشتن ابزارها و بهانه‌ای برای بطلان قلمداد کنند، در حالی که نظام به طرز معجزه‌آسایی فرو می‌ریخت. در مقابل، کروپتکین استدلال کرد:

ما نتیجه‌ی انقلاب اجتماعی را می‌خواهیم. باید وسایل دستیابی به آن را نیز بخواهیم: نبرد انقلابی و سلب مالکیت از طریق نبرد انقلابی. اعتصاب، اعلان جنگ است. اما جنگ باید بدون تأخیر به دنبال اعلان بیاید. بازوان دست به سینه کافی نیستند.

کارگران به بورژوازی اعلام می‌کنند: «ما دیگر نمی‌خواهیم برای تو کار کنیم». اما اعلامیه‌ی دومی باید ضرورتاً به دنبال بیاید: «هم نمی‌خواهیم از گرسنگی بمیریم و هیچ کار نکنیم. به همین دلیل است که تدارکات را در هر جا که پیدا کنیم با خود می‌بریم، و بلافاصله شروع به تولید بیشتر می‌کنیم، برای خودمان، برای تولیدکنندگان، فقط برای کسانی که می‌آیند و با ما کار می‌کنند، در کنار ما!» (درس، ص. ۱۲)³³

مشکل دوم این بود که وقتی سندیکالیست‌ها تصمیم گرفتند فرایند سلب مالکیت را شروع کنند، به اشتباه آن‌چه را که فقط یک وجه از نبرد انقلابی بود به مثابه تمامیت آن بازنمایی کردند. مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها با دادن نقشی به سازمان‌های غیرکارگری، این نقص را در تفکر آنارکو-سندیکالیستی جبران کرد. همان‌طور که سندیکالیست‌ها پیشنهاد می‌کردند، کارگران شروع به ساخت چارچوب اقتصاد پساانقلابی در قلب سرمایه‌داری خواهند کرد، اما این کار را از طریق طیف گسترده‌ای از هیئت‌های تعاونی و کمونی انجام خواهند داد: «از روستا، شهرک... از کنش فردی و محلی» (رستاخیز آتی). به علاوه، به جای این که فقط «از شرفیلی‌ها راحت شوند و کارها را به تصرف خودشان درآورند»، به بهره‌برداری از روند رو به رشد در جهت یکپارچگی برای دگرگونی اقتصاد کمک خواهند کرد (اتحادیه‌گرایی صنفی، ص. ۱۱). کروپتکین که در پیچ قرن می‌نوشت، ادعا کرد:

ما شاهد رشد بیشتر و بیشتر... تلاش شهرها برای سازماندهی چیزهایی همچون تراموا، گاز، تامین آب و غیره هستیم. هنوز جنبشی کودکانه است، و مادام که همچنان در دستان هیئت‌های حاکم است، همین‌طور باقی خواهد ماند. اما آن را به نتیجه‌ی منطقی‌اش برسانید، اجازه دهید کاملاً رشد یابد، و بعد خود مردم، زمین، شهر، تمام خانه‌های آن، تمام آن‌چه را که شهر در بر دارد، برای ارضای تمام نیازهای جمعیت به تصرف خویش درمی‌آورند» (اتحادیه‌گرایی صنفی، ص. ۱۱)

کروپتکین در م.ک.ک ادعا کرد که کنش‌های جمعی کوچک و ضروری برای تضمین انقلاب در مالکیت، به دگرگونی محیط‌زیست و آفرینش شکل جدیدی از حیات اجتماعی نیز منجر خواهد شد: روستای صنعتی. افراد-در کار جمعی- با اتخاذ ابتکار عمل برای تأمین به‌روزی خودشان، تولید مقیاس بزرگ را به نفع تولید محلی رد خواهند کرد. بعداً آنارکو-سندیکالیست‌ها، یکپارچگی کشاورزی و صنعت را از طریق صنعتی‌شدن کشاورزی به تصور درآوردند. آرمان کروپتکین از لحاظ تکنولوژیکی پیچیده بود و بر پذیرش روش‌های زراعت فشرده (که در سفرهای خود به جزایر کانال با آن‌ها آشنا شد)، مکانیزاسیون و اختراع مداوم اتکا داشت. اما دارای عطر و بویی رمانتیک‌تر از برخی طرح‌های مؤخر بود: به ادعای او، جنبش باغ-شهر نشان از آینده داشت (ص. ۳۵۰).

Emile Pataud³¹

Emile Pouget³²

Nous voulons le resultat de la revolution sociale. Nous devons en vouloir le moyen: la lutte revolutionnaire, l'expropriation³³ accomplie de fait. La greve, c'est la declaration d'une guerre. Mais la guerre doit suivre la declaration sans retard. Les bras croises ne suffiraient pas. "Les travailleurs declareront aux bourgeois: 'Nous ne voulons plus travailler pour vous.' Mais une seconde declaration doit necessairement suivre celle-ci: 'Nous ne tenons pas non plus a crever de faim les bras croises. C'est pourquoi nous prenons les provisions, la ou il y en a, et nous nous mettons sur-le-champ a en produire de nouvelles, pour nous-memes, qui travaillons, pour ceux-la seuls qui viendront travailler avec nous, a nos cotes"

ارزیابی مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها

از زمانی که کروپتکین کتاب خود را منتشر کرد، شرایط اقتصادی به شدت تغییر کرده‌اند. اگرچه بسیاری از فعالان بر رابطه‌ی اساسی که او میان دولت‌ها و منافع اقتصادی وضع می‌کند صحه خواهند گذاشت، به احتمال بیشتر از آثار بیگانه‌ساز مصرف‌گرایی به هیجان می‌آیند تا از غیراخلاقی بودن اسراف و افراط‌گری. علاوه بر این، مجموعه‌ی کاملی از مسائل وجود دارند که کروپتکین نه پیش‌بینی می‌کرد نه به بحث می‌گذاشت: افزایش قدرت شرکت‌ها، سلطه‌ی رسانه‌ها، و خسران کمون‌ها. به همین ترتیب، در حالی که کروپتکین، رقابت برای هژمونی را به عنوان عامل اصلی بی‌ثباتی بین‌المللی شناسایی می‌کرد، محققین و فعالان مدرن به ظهور هژمونی جدید ایالات متحده به عنوان بی‌ثبات‌کننده‌ترین و نگران‌کننده‌ترین تحول در سیاست جهانی اشاره می‌کنند (جهانی‌سازی چیست؟). در نهایت، آلترناتیوها برای سرمایه‌داری اکنون در واژگانی نسبتاً متفاوت با کروپتکین قالب‌ریزی می‌شوند. یکی از دغدغه‌های او این بود که نشان دهد آثارکو-کمونیسم کارآمدتر از «آنارشی» (=هرج و مرج) بازار است، و الغای سرمایه‌داری موجب کاهش قابل‌توجه زمان کار لازم خواهد شد.³⁴ اگرچه برخی از ضدسرمایه‌داران مدرن بر همین دل‌مشغولی قرن نوزدهمی به گسترش اوقات فراغت صحه خواهند گذاشت، اما سائرین این دستورکار را یکسره رد خواهند کرد، و برخی دیگران، مسائل مربوط به پایداری و اکولوژی اجتماعی را بر کاهش روز کاری تقدم خواهند بخشید (آلترناتیوها برای جهانی‌سازی شرکت‌ها).

چگونه این اثر در برابر اتهاماتی که پساآنارشیست‌ها به سوی آن نشانه می‌روند دوام می‌آورد؛ این‌که آنارشیسم «کلاسیک» کروپتکین از مد افتاده و تا حد زیادی بی‌ارتباط با جنبش اعتراض جهانی است؟ پساآنارشیست‌ها ممکن است سه اعتراض را نسبت به م.ک.ک مطرح کنند. نخست، درک او از گرایش در جهت یکپارچگی، تاریخ‌گرایانه است. دوما، ایده‌ای را از آزادی توصیف می‌کند که تنگ‌نظرانه بر پایه‌ی طبقاتی است (حول میل به قبضه‌ی کنترل ابزار تولید)؛ و سوما، انتقاد از دولت سرمایه‌داری را به اشتباه در مقابل چشم‌اندازی اتوپیایی از آنارشی قرار می‌دهد. م.ک.ک از هیچ‌یک از این ادعاها بی‌قید و شرط حمایت نمی‌کند.

برای منتقدانی مانند سال نیومن، شاید نگران‌کننده‌ترین جنبه‌ی م.ک.ک این گزاره است که «گرایش» قابل‌کشفی در جهت یکپارچگی وجود دارد. آیا بدان معنی است که نبرد برای آنارشی را منطقی خارجی به پیش می‌راند؟ نیومن پاسخ مثبت می‌دهد. این ایده که تاریخ را می‌توان به عنوان «انکشاف یک قانون بنیادین» توصیف کرد، وجه مشخصه‌ی آنارشیسم کلاسیک است (پساآنارشیسم). به طور اخص، نیومن با تأمل بر فلسفه‌ی اخلاق، آخرین کتاب کروپتکین که پس از مرگ او انتشار یافت، ادعا می‌کند، کروپتکین معتقد بود که جامعه‌پذیری طبیعی‌ای در میان هر دو جانوران و انسان‌ها یافت می‌شود، که تعاون آزاد و کنش اخلاقی را می‌توان بر اساس آن برقرار کرد. بنابراین نبرد سوژه برای آزادی، توسط گشایش دیالکتیکی این حقیقت عقلانی و غلبه بر محدودیت‌های خارجی اقتدار و قدرت سیاسی تعیین می‌شود. (لکان، ص. ۳۰۰).

پاسخی که کروپتکین در م.ک.ک ارائه می‌کند اندکی متفاوت است. مسلماً کروپتکین مدعی بود که افراد، جامعه‌پذیر هستند؛ او با پرودن و باکونین در این باور مرکزی سهیم بود. همچنین ادعا کرد که «یکپارچگی»، عقلانی و از لحاظ تکنولوژیک امکان‌پذیر است. اما به شدت این ایده را رد می‌کرد که هیچ‌یک از آن‌ها منطقی خارجی را دنبال می‌کند، به طوری که رفتار بر اساس قوانین توسعه شکل بگیرد یا هدایت شود. کروپتکین در تقابل با مارکسیست‌هایی مانند بکس، به صراحت این اعتقاد غایت‌شناختی و متافیزیکی هگلی را منکر می‌شد که حیات فکری و عاطفی انسان «مطابق با قوانین ذاتی روح» گشایش می‌یابد (علم مدرن، ص. ۳۹). آن‌چه او «قوانین» توسعه می‌نامید چیزی جز تعمیمات مبتنی بر مشاهده و تجربه نبودند. همان‌طور که کروپتکین در م.ک.ک این نکته را عنوان کرد: «نوآوری مکانیکی پیش از کشف قانون علمی می‌آید» (ص. ۴۰۰). گرایش در جهت یکپارچگی به یک «غایت» خاص اشاره نداشت، همانند گرایش مشهود در جهت گرمایش جهانی؛ گرچه پیش‌بینی اولی، کاوش استراتژی‌های عملی معینی را امکان‌پذیر ساخت. مسلماً کروپتکین از منظر «پیشرفت» سخن می‌گفت؛ و به پیروی از کنت، تاریخ را به مثابه فرایند افزایش عقلانیت درک می‌کرد. این ایده در پس ادعای او نهفته بود که همپوشانی قابل‌توجهی در ایده‌ها و فرایندهای تفکر مردمان جداگانه وجود دارد.

دانش و اختراع، جسارت اندیشه و سرمایه‌گذاری، دستاوردهای نبوغ و پیشرفت سازمان اجتماعی، به پدیده‌هایی بین‌المللی تبدیل شده‌اند؛ و هیچ نوع پیشرفت - فکری، صنعتی و اجتماعی - را نمی‌توان درون مرزهای سیاسی نگاه داشت ... پیوسته متوجه می‌شویم که همان کشف علمی، یا اختراع فنی، با فاصله‌ی چند روزه، در کشورهایی با هزار مایل فاصله از یک‌دیگر صورت گرفته است؛ چنان که گویا فضایی وجود دارد که در یک لحظه‌ی خاص برای جوانه زدن ایده‌ای معین مساعد است. و چنین فضایی وجود دارد: بخار، چاپ و گنجینه‌ی مشترک دانش، آن را خلق کرده است (ص. ۸۰-۸۱).

با این حال، کروپتکین اذعان می‌کرد که عقلانیت، تضمین پیشرفت نیست. کاملاً ممکن بود که دولت مدرن، فرصت‌های توسعه‌ی واقعی را به طرق چشمگیر و خشونت‌آمیزی بر باد دهد. این یکی از نگرانی‌هایی بود که نقد کروپتکین را از تخصص تقویت می‌کرد. در سرمایه‌داری، تقسیم کار موجب مهارت‌زدایی از نیروی کار شده بود، که اقلیتی از کارگران «فکری» را قادر می‌ساخت تا ایده‌ها را در انتزاع بپروراند، درمورد قوانین علم فرضیه‌پردازی کنند و آینده را بر طبق این انتزاعات شکل دهند. این امر مانع جریان آزاد ایده‌ها شده

³⁴ کروپتکین تصور می‌کرد که الگوهای مصرف و ارزش‌های تولید، در آثارکو-کمونیسم تغییر خواهند یافت. به عنوان مثال، در مقدمه‌ی خود بر باغبانی فرانسوی، ادعا کرد که زارعین همین‌که از انگیزه‌های سود آزاد شوند، کشت «سبزیجات زودرس خارج از فصل» را متوقف خواهند کرد. استفاده از روش‌های باغبانی مدرن و گسترش دانش جمعی، پس از آن محصولات را افزایش خواهد داد و «کار و مساحت مورد نیاز برای رشد آن مقدار محصول» کاهش خواهد یافت (ص. ۹).

بود، و کارگران و دهقانان را از خود بیگانه و تابع مفاهیم سازمانی که توسط عده‌ای اندک تعریف می‌شدند به حال خود رها کرد. کلید افسون، در الغای این تقسیم نهفته است. از طریق یکپارچگی، هر کس قادر خواهد بود از نبوغ خلاقه‌ی خود به حد کامل بهره‌برد، و بنابراین به توسعه‌ی دانش به نحوی کمک کند که سرمایه‌داری و دولت از آن جلوگیری می‌کنند. از روابط قدرت که فروپاشی مصیبت‌بار سرمایه‌داری را در جنگ تهدید می‌کردند اجتناب خواهد شد، و همگی دارای سهم برابری در تعیین سرنوشت خواهند بود (ص. ۳۹۲). پس‌آنارشیست‌ها هنوز می‌توانند اعتراض کنند که تحلیل کروپتکین مبتنی بر بنیان‌های معرفت‌شناختی متزلزلی است: شاید محرک نقد لويس کال از علم همین باشد، و شالوده‌ی نقد نیومن است. اما این استدلال به بیراهه می‌رود، و گرایش پس‌آنارشیست‌ها را بازتاب می‌دهد به این‌که مجموعه‌ی ناهمگنی از نویسندگان را با هم در یک گروه‌بندی مصنوعی بریزند، به طریقی که تفاوت‌های مهم اندیشه، زمان، جغرافیا، فرهنگ و استدلال سیاسی را پنهان می‌کند. اگر پوزیتیویسم کروپتکین بر تمایز واقعیت-ارزش معیوبی دلالت می‌کرد، دغدغه‌ی او این نبود که بر این تمایز اصرار ورزد، بلکه حسی از هدف‌مندی را دوباره به سوسیالیسم تزریق کند. در م.ک.ک، تلاش داشت نشان دهد که ارزش‌ها و انتخاب‌های آنارشیستی می‌تواند و باید تحقق یابد. چشم‌انداز او، تنوع بی حد و حصر بود. همان‌طور که در سال ۱۸۹۵ برای ماکس نثلاو توضیح داد:

ما اصلاً کاری با طرز عمل خاص کسی نداریم. آنارشیست‌ها از تبلیغ ایده‌های خود با تمام وسایلی که به آن هدف منجر می‌شوند دفاع می‌کنند، و هر کس بهترین قاضی کنش‌های خودش است. هیچ‌کس نباید کاری را انجام دهد که برخلاف تمایل وی است. تجربه در این زمینه مانند هر موضوع دیگری بهترین آموزگار است، و تجربه‌ی لازم را فقط با آزادی عمل کامل می‌توان به دست آورد...

هیچ‌چیز بیش از هم‌شکلی و عدم مدارا، در تضاد با روحیه‌ی واقعی آنارشی نیست. آزادی رشد، دال بر تفاوت رشد و از این رو تفاوت ایده‌ها و اعمال است (یادداشت‌ها). تعهد کروپتکین به این دیدگاه که -به بیان تاد می- «محوری مرکزی که تغییر سیاسی می‌تواند یا باید حول آن بگردد» وجود دارد، نیز باید با قید و شرط‌هایی همراه شود. بحث م.ک.ک این بود که نشان دهد چگونه می‌توان بر استثمار سرمایه‌داری غلبه کرد. همان‌طور که کروپتکین در خاتمه‌ی کتاب ادعا کرد، پارامترهای تحلیل او با فرضیات او تعیین می‌شدند؛ یعنی «سعادت را ... می‌توان در اعمال کامل و متنوع قابلیت‌های مختلف انسان، در کاری که نیاز نیست کار بیش از حد باشد، و در آگاهی از این که فرد تلاش نمی‌کند سعادت خودش را بر سیه‌روزی دیگران بنا نهد پیدا کرد» (ص. ۴۲۰). با این حال منظور کروپتکین این نبود که الغای استثمار اقتصادی، شرط کافی برای آزادی باشد. به راستی او سندیکالیست‌ها را به خاطر ارتکاب همین اشتباه مورد انتقاد قرار می‌داد. همچنین نتیجه نگرفت که سرمایه‌داری تنها عرصه‌ی ظلم و ستم است، گرچه قضاوت او این بود که مهم‌تر از همه است؛ نکته‌ای که به شدت با اما گلدمن فمینیست بر سر آن بحث می‌کرد. گرایش در جهت یکپارچگی، پادزهری برای تمام امراض فراهم نخواهد کرد. به راستی چارچوبی که توسط روستای صنعتی برقرار می‌شد نمی‌توانست «سعادت را تضمین کند، زیرا سعادت به همان اندازه ... به خود فرد بستگی دارد که به محیط اطرافش» (ص. ۴۲۰). اتهام نهایی، مبنی بر این‌که کروپتکین به اشتباه اعتقاد داشت که انقلاب حاکی از رخدادی واحد است، که به تحقق اتوپیا منجر می‌شود، نیز بی‌ربط به نظر می‌رسد. در حالی که درک کروپتکین از اعتصاب عمومی نشان می‌داد که لحظات خاصی از فعالیت انقلابی کم یا بیش خشونت‌آمیز وجود خواهند داشت، یکی از استدلال‌های اصلی مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها این بود که آنارشی حاکی از جنبشی پیچیده و پویا است. موضوع این نبود که شب در نظامی دولت‌گرا به خواب رویم و صبح روز بعد در اتوپیا بیدار شویم. کروپتکین معتقد بود که انقلاب ضروری است، اما همان اندازه فرایندی مداوم است که رخدادی عظیم؛ و موفقیت آن اساساً به میزانی بستگی دارد که افراد قادر و/یا مایل به قیضه‌ی ابتکار عمل و عمل مستقل باشند. آزاد کردن خودشان از قطعیات ماتریالیسم دیالکتیکی، اولین گام بود. این قید و شرط‌ها بر موضع کروپتکین نشان می‌دهند که نظریه‌ی تغییر و سازمان که م.ک.ک توصیف می‌کند، با اعمال جنبش اعتراض جهانی که پس‌آنارشیست‌ها پذیرا می‌شوند سازگار است. در خاتمه، همچنین ادعا خواهیم کرد که کار کروپتکین، سهمی در اکتیویسم مدرن دارد.

تفاوت بنیادین میان دیدگاه کروپتکین و موضعی که جنبش دگر-جهانی‌سازی^{۳۵} اتخاذ می‌کند، این است که کروپتکین مرزهای کنش متحد را مشخص می‌کند، و تنوع را درون آن مجاز می‌دارد. جنبش دگر-جهانی‌سازی این رابطه را معکوس می‌کند: هیچ حد و مرزی وجود ندارد، بلکه جنبش‌های فراوان. البته نویسندگان مدرن با امکان سوسیالیسم تکاملی و مفهوم تمدن مسئله دارند، اما این موضع به نحو غریبی تجدیدنظرطلبی برنشتاین را منعکس می‌کند. در بستر مباحثات ضدسرمایه‌داری، دو دلالت تلویحی وجود دارد. اولی این است که اعتراض ضدسرمایه‌داری نه چندان درمورد مقابله با سرمایه‌داری، بلکه درمورد یافتن فضاهایی برای کنش خودمختار درون آن است. دومی این است که نیاز اندکی به بحث درباره‌ی اهداف کنش با سایر بازیگران/فعالان وجود دارد و تمام اجزای جنبش به یک اندازه ارزشمند هستند. این باور خطا خواهد بود که این نتایج ضرورتاً از نقد نظری آنارشیسم «کلاسیک» منتج می‌شوند. با این وجود، آن‌ها توسط تحلیل‌های جنبش ضدسرمایه‌داری که پس‌آنارشیست‌ها می‌پذیرند حمایت می‌شوند. برای مثال، نائومی کلاین در سال ۲۰۰۰ تصدیق کرد که «اعتراضات

^{۳۵} Alter-globalizers

جمعی ... آش شله قلمکاری از شعارها و نهضت‌ها بودند»، و «رمزگشایی از ارتباطات میان حبس مومیا³⁶ و تقدیر لاکپشت دریایی، دشوار» بود؛ یا به راستی، «یافتن انسجام در این قدرت‌نمایی‌های مقیاس کلان». با این حال به ادعای او این اعتقاد اشتباه است که جنبش فاقد و محتاج «چشم‌انداز» بود (چشم‌انداز)³⁷. کروپتکین مخالفت می‌کرد. و دیدگاه او مبنی بر این‌که ضدسرمایه‌داری با بحث درمورد هدف سازگار است، با انتقاد باب بلک³⁸ از آنارشیزم سنتی مطابقت دارد. بلک در نقد ضد-چپ‌گرایی خود می‌نویسد:

«نبرد علیه ستم» - چه عبارت زیبایی! یک خیمه‌ی سیرک - به قدر کافی فراخ تا تمام نهضت‌های چپ‌گرا، هر چقدر دلفک‌وار، را در خود جای دهد، و هر چقدر به انقلاب حیات روزمره نامربوط‌تر باشد، بهتر. مومیا را آزاد کنید! استقلال برای تیمور شرقی!³⁹ دارو برای کوبا! ممنوعیت مین‌های زمینی! ممنوعیت کتاب‌های مستهجن! زنده‌باد چیاپاس!⁴⁰ قانونی شدن مواد مخدر! نجات نهنک‌ها! آزادی نلسون ماندلا! - نه صبر کنید، آن‌ها از پیش این کار را کرده‌اند، و اکنون او رئیس دولت است و آیا زندگی هر آنارشیزستی هرگز همان خواهد بود؟ از همگان در زیر آن سقف بزرگ استقبال می‌شود، به یک شرط: او از هر گونه نقد از هر یک از سایرین اجتناب کند. طومار من را امضا کنید و من مال شما را امضا خواهم کرد...

چپ‌گرایان با حفظ تصویر عمومی یک نبرد مشترک علیه ستم، نه تنها چندپارگی، عدم انسجام و ضعف خود، بلکه - به شکل متناقضی - آن‌چه را که واقعا در اشتراک دارند پنهان می‌کنند: تسلیم به عناصر ذاتی دولت/جامعه‌ی طبقاتی. آن کسانی که به توهم اجتماع بسنده می‌کنند رغبتی ندارند که با رفتن به دنبال چیز واقعی، لذات فروتنانه‌ی آن - و شاید بیشتر - را در معرض خطر قرار دهند. تمام دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته، با یک مخالفت وفادار چپ‌گرا مدارا می‌کنند، که بسیار منصفانه است، زیرا با آن‌ها مدارا می‌کند (تزا). انتخاب «چشم‌انداز» یا «جنبش» توسط کلاین، مسلماً مبتنی بر ثنویت غلطی است. همان‌طور که بکن یا بمیر ادعا می‌کند، وضوح درمورد نیات بدون این‌که بخواهیم آن‌ها را بر سایرین تحمیل کنیم ممکن است:

.... مهم‌ترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم صراحت بیشتر درمورد هدف ماست، و نه فقط کار غیرانتقادی با هر کس که می‌گوید علیه همان چیزهایی است که ما هستیم. کلماتی که برمی‌گزینیم هر چه باشند، جنبش «ما» در طی سال‌ها به چیزی رشد یافته است که آنارشیزستی ... کمونیستی ... و اکولوژیک [است] ... البته تنوع عقاید وجود دارد، اما مضامینی وجود دارند که در اشتراک داریم و گرنه اصلاً سخن از یک «جنبش» بی‌معنا خواهد بود. این مضامین چیزهایی نیستند که باید در زیر شعارهای مبهم مخفی نگه داریم و فقط در خفا راجع به آن‌ها صحبت کنیم. آن‌ها در قلب اعمال و اهداف ما هستند (هشدار خون‌آشام!).

مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، دقیقاً همین نوع شفافیت و وضوح را فراهم می‌کند. ما می‌توانیم چشم‌انداز کروپتکین را از آنارشی، نقد یا حتی رد کنیم؛ او انتظار چیز دیگری را نمی‌داشت. اما در بحث ممکن است چیزی محسوس را درمورد تنوع پیام‌هایم. رویکرد کروپتکین نه تنها از مد افتاده و منسوخ نیست، بلکه هنوز ممکن است آموزنده از آب در بیاید.

Mumia³⁶

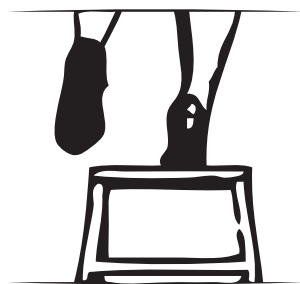
³⁷ اشاره به مومیا، اشاره به کارزار برای آزادی مومیا ابوجمال است، که فعلاً به جرم قتل یک افسر پلیس در فیلادلفیا در سال ۱۹۸۱ به اعدام محکوم شده است.

Bob Black³⁸

East Timor³⁹

Chiapas⁴⁰

حق انتشار آزاد است



راث کینا
میدان‌های دید: کرویپتکین و تغییر انقلابی
1398/04/25

problematica-archive.com

fa.anarchistlibraries.net